

خط فارسی و خلق و خوی ایرانی

حمید صاحب جمعی^۱

استاد پزشکی کالج پزشکی دانشگاه سین سناتی

پیشگفتار

پیش از گسترش درون مایه‌ی این نوشته، اشاره‌ی کوتاهی به چند اصل اساسی که در بررسی مفاهیم سودمندند لازم به نظر می‌رسد. خواننده چه این اصول را بپذیرد یا وازند، غرض از ذکر آنها آشکار کردن موضع فکری نویسنده و رفع هرگونه ابهام در این زمینه است.

اول اینکه زبان نگاره^۲ صرفاً مجموعه‌ای از نشانه‌ها و نمادهای قراردادی است؛ ابزاری

در این مقاله، به سبب ماهیت آن، زبان نگاره‌ی نویسنده به کار بسته شده است. آوازه‌ی رسا و دقیق "زبان نگاره" را داریوش آشوری به جای "خط/رسم الخط" پیشنهاد کرده است که بر معنی انحصاری دقیقی که مورد نظر ماست دلالت دارد. رسم الخط اصطلاح عربی بدصوت و بدصورتی است که باید از زبان فارسی امروز پاکسازی شود.

Hamid Sahebajami, "The Persian Script and Iranian Temperament," *Iran Namag*, Volume 3, Number 3 (Fall 2018), 45-61.

حمید صاحب جمعی (دانش آموخته فوق تخصص پزشکی دانشگاه جورج واشنگتن، ۱۹۷۳) در ۱۹۷۳ به هیئت علمی کالج پزشکی دانشگاه سین سناتی پیوست و تاکنون به تدریس و فعالیت‌های پزشکی، علمی و اداری در این دانشگاه ادامه داده است. در ۱۹۸۷ به مقام استادی رسید و در ۲۰۰۲ استاد ممتاز شناخته شد. بیش از ۵۰ مقاله در حوزه‌های پزشکی و فیزیولوژی از او به چاپ رسیده است. او همچنین در زمینه‌های زبان، فلسفه و نقد ادبی به پژوهش پرداخته و آثاری در این حوزه‌ها منتشر ساخته است که از آن جمله‌اند *وداع با تجدید: فراز و فروپاشی جهان بینی مدرنیته*، *خانه هستی: زبان، اندیشه و خرد و عشق در گلستان: ساخت‌شکنی رویکرد سعدی با مفهوم عشق*.

در خدمت انتقال زبان/اندیشه از نویسندگان به خواننده، همین و بس. هیچ موجبی برای خشکاندیشی‌های ناسیونالیستی یا افتخارات فرهنگی و میهنی در خصوص زبان‌نگاره نیست و هرگونه ادعا در این زمینه پوچ و بی‌معنی است. به فرض، اگر سنت حاکم بر زبان‌نگاره‌ی فارسی حکم می‌داد که به جای "سیب" می‌نوشتیم "صیب" یا "ثیب"، در هویت و ذاتی که این واژه به آن بازبُرد دارد—آنچه امانوئل کانت "شیء-در-ذاتِ خود" (thing-in-itself) می‌خواند—کوچک‌ترین تأثیری نمی‌داشت. همان‌گونه که apple, apfel, manzana و pomme نیز نشانه‌هایی قراردادی‌اند، فاقد هرگونه ارزشِ نهادی. البته شک نیست که همانند همه‌ی پدیده‌های زبانی و فرهنگی دیگر، خاستگاه برگزینش سبک و صورت هر زبان‌نگاره ساختار ذهنی جمعی مردمی است که در قالب آن زبان‌نگاره می‌نویسند و ساختار ذهنی خود حاصل تأثیرات متقابل عناصر بسیاری است که شرح آن بیرون از حوصله‌ی این نوشته است.^۳ این توضیح، به هر حال، با اصل قراردادی بودن نشانه‌ها و نمادهای زبان‌نگاره‌ای ناسازگار نیست.

دوم اینکه حاصل منطقی‌ی پذیرش اصل اول، و در واقع پیروی از عقل سلیم، این است که پس در خصوص هر زبان‌نگاره‌ی فرضی هرچه نشانه‌های قراردادی ساده‌تر، گویاتر، و در عین حال از جنبه‌ی تلفظ انعطاف‌پذیرتر باشند، انتقال زبان/اندیشه آسان‌تر و کاراتر خواهد بود. الزام کاربرد نشانه‌های اضافه‌ی متعدد و گوناگون به قصد کمک به خوانش درست جمله‌ها نتیجه‌ی منفی به بار خواهد آورد، زیرا زبان‌نگاره را ناگزیر زینتی و پیچیده و پُر تکلف جلوه خواهد داد. برای نمونه، درست است که با توجه دقیق و مدام به انبوه نشانه‌های اضافه (فتحه، کسره، ضمه، تشدید، تنوین، ...) زبان‌نگاره‌ی عربی را می‌توان درست خواند و تلفظ کرد، اما این زبان‌نگاره چنان پیچیده و زینتی و تشریفاتی است که گویی انسان در پیچ‌وخم مهره‌های یک ماشین زبانی مصنوعی گیر کرده باشد: "السيفُ اصدقُ انباءٍ مِنَ الكُتُبِ"، "لِلّهِ مُرْتَقِبٍ فِي اللّهِ مُرْتَعِبٍ".^۴ چنین زبان‌نگاره‌ای، که زبان‌نگاره‌ی فارسی از آن ریشه گرفته است، در واقع ضدنظریه‌ای بر اصل دوم یاد شده است.

همچنین، سنت رایج پیوسته نوشتن واژه‌ها در زبان فارسی (خجسته‌هادا، مداممیگفت،

^۳ حمید صاحب‌جمعی، "اختیار، جبر یا تقدیر: به کدامین حکم باید باور داشت؟" / *ایران‌نامه*، سال ۲۸، شماره ۳ (پاییز ۱۳۹۲)، ۱۰۳-۱۲۷.

^۴ محمدرضا شفیعی کدکنی، *رستخیز کلمات: درس‌گفتارهایی درباره‌ی نظریه‌ی ادبی صورتگراییان روس* (تهران: سخن، ۱۳۹۱)، ۱۰۱-۱۰۲، پانویشت ۴.

اشغال میکنند، آخرین لحظه، کتابخانه‌هایی، ... نیز که با گذشت زمان تا حد زیادی وانهاده شده است نمونه‌ی دیگری از زبان‌نگاره‌ی پیچیده و پُر تکلف است که با اصل لزوم سادگی‌ی زبان‌نگاره در خدمت انتقال معنی ناسازگار است (نمونه‌های یادشده از نویسندگان معاصر است).

دشواری‌ها

به‌راستی موجب شگفتی است که هرگز زبان‌نگاره‌ی فارسی‌ی رسمی، تثبیت‌شده، فراگیر و همه‌پسندی وجود نداشته است. اشاره‌ی من به زبان‌نگاره‌های میخی و اوستایی و پهلوی و مانند آنها نیست. سخن درباره‌ی زبان‌نگاره‌ی عربی-فارسی در درازنای چندین سده‌ی گذشته است. حاصل اجتناب‌ناپذیر چنین واقعیتی آشفتگی در شیوه‌ی نگارش آثار مکتوب به زبان فارسی بوده است، به قسمی که هر کس بر حسب سلیقه و اختیار به هر شیوه که در لحظه‌های خاص نگارش میلش کشیده نوشته است. آنچه البته مطرح نبوده، یکدستی و همسانی در شیوه‌ی نگارش بوده است. جز موارد استثنایی، هر نشریه‌ای را که حتا امروز در دست می‌گیری، به زبان‌نگاره‌های متفاوت در مقاله‌های گوناگون برمی‌خوری. رسواتر اینکه گاهی در محدوده‌ی یک مقاله یا در فصل‌های متفاوت یک کتاب، و چه بسا در محدوده‌ی یک فصل و گاهی یک صفحه، نویسندگان به زبان‌نگاره‌های متفاوتی نوشته است. و این پدیده منحصر به تازه‌کاران و نآزمودگان نیست؛ در آثار استادان زبان و ادب فارسی نیز این‌گونه خطاکاری‌ها به چشم می‌خورد. در نوشته‌های دیگر به این پدیده‌ی نامطلوب به تفصیل اشاره کرده‌ام. در اینجا به ذکر دو نمونه بسنده می‌کنم.

یکی از زبان‌شناسان سرشناس در محدوده‌ی بخشی از یک کتاب که به "روش نگارش و خط فارسی" اختصاص داده شده است، و در بخش‌های دیگر همان کتاب،^۵ به نحوی متناوب بارها "است" و "ست" را به دنبال واژه‌هایی که به "ی" ختم می‌شوند می‌آورد: ضروری است، خطی است، گرایشی است، زبانی است. اما، زبانی است، بزرگی است، کاری است، کسانی است، نگارشی است (شیوه‌ی نگارش مطابق اصل است). از این گذشته، او که به درستی در باب پرهیز از پیچیدگی و تکلف در زبان‌نگاره و در فضایل ساده‌نویسی سخن می‌گوید، خود نشانه‌های جمع "ها" را همه‌جا به واژه‌های مربوطه متصل می‌کند (ذوقها، ترکیبها، مرزشکنیها، ناراسپیها، مفهوماها، و نمونه‌های بسیار دیگر)، نشانه‌های صفت‌های تفضیلی‌ی "تر" و عالی‌ی

^۵ داریوش آشوری، *بازاندیشی زبان فارسی: ده مقاله* (چاپ ۴؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۶)، ۱۳۱-۱۴۶.

”ترین“ را به اسم‌ها می‌چسباند (کهنترین، کاملتر، آسانتر، کلیتر، . . .) و همه‌جا پیوسته می‌نویسد (تاریخیمان، هیچیک، جهتگیری، همینگونه، اینچنین، همچنانکه، تکنفره، و نمونه‌های دیگر).

در دو کتاب پُر حجم، که هر دو را به تفصیل نقد و بررسی کرده‌ام،^۶ یکی از استادان زبان و ادب فارسی نیز هر دو اصل بنیادین در شیوهی نگارش را به تکرار نادیده می‌گیرد: پرهیز از پیچیدگی و سر هم چسباندن واژه‌ها، و مراعات یکدستی در کاربرد زبان‌نگاره. جز در یکی دو موردِ نادر، همه‌جا در این دو کتاب ”های جمع به واژه‌های مربوطه متصل است. از جنبه‌ی صورت، این سرهم‌بندی گاهی زشت و نامأنوس به نظر می‌رسد: تداعیها، مشابهتها، صف‌آراییها، قانونمندیها، و نمونه‌های دیگر. در خصوص ”مقاماتها“ نه فقط از جنبه‌ی صوری بلکه از نظر صوتی هم این شکل نوشتاری غریب و غیرعادی‌ست. مگر ”مقامات“ جمع ”مقامه“ نیست؟ اگر چنین است، ”های جمع به چه معنی‌ست؟ به احتمال زیاد پاسخ استاد به من این خواهد بود که مقامات به نام کتابی(هایی) که به آثار عارفان اختصاص دارد اطلاق می‌شود. پس در اشاره به جمعی از این کتاب‌ها باید ”مقاماتها“ را به کار برد. احتراماً باید گفت که کاربرد دو نشانه‌ی جمع، یکی ”اتِ عربی و دیگری ”های فارسی، آن هم چسبیده به هم، از جنبه‌ی جمال‌شناختی—که بنیاد گفتمان‌ها در این دو کتاب است—سخت‌پایش می‌لنگد. اگر استاد نوشته بود مقامات(ها؟)، اشاره‌ای می‌بود به خواننده که ایشان نیز از غرابت این واژه‌ی ترکیبی بدصوت و بدصورت آگاه است. افسوس که بسیاری از استادان سنت‌گرای برجسته و صاحب‌نام، با ظرافت‌های عناصر سبک (elements of style) و شگردهای زبان‌آوری که مشروط به شرط آگاهی عمیق از شیوه‌های نگارش، به‌ویژه کاربرد نشانه‌های نقطه‌گذاری—تلاشی اغلب بی‌حاصل در میان این‌گونه استادان—است، به کلی بیگانه‌اند.^۷

سرهم‌نویسی واژه‌ها و بدین ترتیب نقض اصل پرهیز از پیچیدگی بی‌مورد در شیوه‌ی نگارش، به صورت‌های گوناگون و در بسیاری موارد همراه با عدم رعایت

^۶ حمید صاحب‌جمعی، ”ناسازگاری عقل و عشق: بررسی زبان شعر در نثر صوفیه“، /ایران‌نامه، سال ۲۹، شماره ۱ (بهار ۱۳۹۳)، ۱۶۲-۱۹۶؛ حمید صاحب‌جمعی، ”در ستایش صورت و نکوهش معنی: بررسی و نقد رستاخیز کلمات“، /ایران‌نامگ، سال ۲، شماره ۴ (زمستان ۱۳۹۶)، ۱۰۳-۱۲۷. اشاره به کتاب آموزنده و بی‌همتایی‌ست به قلم استاد متوفی دانشگاه کرنل، ویلیام استرانک (پسر)، که خواندنش برای هر کس که به زبان انگلیسی می‌نویسد واجب است. بسیاری از نکته‌ها در مقوله‌ی بلاغت در این کتاب در همه‌ی زبان‌ها کاربرد دارد. بنگرید به

William Strunk Jr., *The Elements of Style* (New York: Harcourt, Brace and Company, 1920).

یکدستی، در این دو کتاب به چشم می‌خورد: هم‌چنین و هم‌چنین، هم‌چنان و هم‌چنان، درینجا و همینجا، معانی، روحی و روحی‌ی، همکاری، تاریخی، ماندی. اما: نقاشی‌ای، ساختاری‌ای، هستی‌شناسی‌ای، مفهومی‌ای. "ماست" (ما است)، اما "حرفها است" (حرفهاست) و "کتابها است" (کتابهاست).

می‌بینیم که این دو استاد زبان و ادب فارسی، و بسیاری دیگر، در هزارتوی آشفتگی زبان‌نگاره‌ی فارسی به کلی حیران و سرگردان‌اند و برحسب سلیقه و اختیار در هر لحظه‌ی خاص، زبان‌نگاره‌ی گزینشی آنها، بدون ملاحظه‌ی یکدستی و یکپارچگی صورت متن، تغییر شکل می‌دهد. اشاره‌ی من به این دو نویسنده صرفاً به سبب آشنایی با آثار آنهاست. هر خواننده‌ای می‌تواند به راحتی نمونه‌های بسیار دیگری در اثبات آنچه گفته شد شاهد بیاورد.

نامعقول نیست اگر چشمداشت خواننده‌ی آگاه و هوشمند از نویسنده این باشد که در کاربرد زبان‌نگاره—رسا یا نارسا، درست یا نادرست—حداقل امر یکدستی و یکپارچگی را رعایت کند. چه بسیار هم‌میهنانی که رویکردشان بانکته‌ای که یاد شد این‌گونه باشد: "ای آقا! نباید این قدر سخت گرفت. به فرض که اشتباهاتی هم در کار این استادان دیده شود، که چی؟ ما همه خطا کاریم! بی‌عیب فقط خدا و پیغمبرند." یا اینکه، "ای بابا! شما هم که دارید مته به خشخاش می‌گذارید! این استاد عمرش را فدای زبان و ادب فارسی کرده است، اشتباهاتش را باید نادیده گرفت" و بیهوده‌گویی‌های دیگری از این نوع. اگر بخواهیم یکی از سبب‌های بنیادین واپس‌گرایی‌ها و نابسندگی‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و کلاً تاریخی‌مان در چندین سده‌ی گذشته را در چند کلمه خلاصه کنیم، همین "ای آقا"ها و "ای بابا"ها حق مطلب را ادا می‌کنند، به توضیح دیگری نیاز نیست. گویی آنچه البته در ذهنیات ما مطرح نبوده و نیست، مسئله‌ی کمال و آرمانیت در همه‌ی زمینه‌های هستی‌ی ما بوده است، و "زبان‌خانه‌ی هستی ست."^۸ از آنجا که زبان و اندیشه جدایی‌ناپذیرند، نارسایی‌ها و نابسندگی‌های زبان ما بازتاب نارسایی‌ها و نابسندگی‌های اندیشه‌ی ماست یا برعکس، که به نوبه‌ی خود واپس‌گرایی‌های تاریخی ما را توجیه می‌کند. و زبان در زبان‌نگاره متجسم و متبلور است. از زبان‌نگاره‌ی آشفته جز زبانی نامفهوم انتظار نمی‌رود و از زبانی نامفهوم اندیشه‌ای والا نمی‌تراود. حاصل اجتناب‌ناپذیر فلسفه‌ی "ای بابا" و "ای آقا" در همه‌ی جنبه‌های هستی‌ی آدمی چیزی جز پذیرش راه‌حل‌های نسبی و ناپایدار، دلخوشی‌های واهی به تحولات نآزموده و نسنجیده،

^۸گفته‌ی معروف مارتین هایدگر، فیلسوف آلمانی معاصر.

و خوشبینی‌های نارس و شتابزده نیست: توهم فرارسیدن فصلی نو و بهار آزادی (!) به خاطر برقراری آزادی‌های نسبی و مردم‌فریب؛ تصور باطل عقب‌نشینی دستگاہ حاکمه و پیروزی ملت (!) به خاطر فرضاً نزول قیمت تخم‌مرغ از هزار تومان به ششصد تومان، و نمونه‌های بسیار دیگر. (ای آقا! باید شکرگزار بود که وضع ما از افغانستان و سوریه و یمن بهتر است!)

درست است که هم‌زمان با شرایط تاریخی در هر دوران، زبان و زبان‌نگاره نیز مانند همه‌ی پدیده‌های انسانی‌ی دیگر تحت تأثیر فرایندهای تکاملی دگرگون می‌شوند— برای نمونه، زبان‌نگاره در عصر دیجیتال و رسانه‌های الکترونیکی— اما این دگرگونی‌ها محدود به واسطه‌(های) ویژه‌ی خودند، نه در واسطه‌های مکتوب مانند کتاب‌ها و مجله‌ها و روزنامه‌ها. اگر در رسانه‌های الکترونیکی به جای *for you* می‌نویسند *4U* هرگز در یک واسطه‌ی مکتوب چنین کاری مجاز نیست. تا آنجا که باخبرم، در قلمرو زبان‌های شاخه‌گرفته از لاتین اصول ساختاری حاکم بر زبان‌نگاره‌ها برحسب سلیقه‌ی نویسندگان دگرسان نمی‌شوند. نشانه‌ای از هرج‌ومرج فراگیر چیره بر زبان‌نگاره‌ی فارسی هرگز در این زبان‌ها وجود نداشته است. از این رو، نیازی به بحث و جدل درباره‌ی ناپسندگی‌های زبان‌نگاره در کار نبوده است. زمزمه‌های گه‌گاه در این زمینه‌ها نیز غالباً به‌منظور سازگاری با نیازهای زبانی‌ی زمانه بوده است که چون بنیاد زبان‌نگاره استوار و آسیب‌ناپذیر است، بدون جنگ و جدال صورت می‌پذیرد. از جمله، هر چند سال یک‌بار *Oxford English Dictionary* واژه‌های نو و شیوه‌ی نگارش و کاربرد آنها را اعلام می‌کند و انگلیسی‌زبانان می‌پذیرند. و ما همچنان در امر کاربرد کسره‌ی اضافه و لزوم نشانه‌ی تشدید و پای کامل یا شکسته، و ... سرگردانیم و سمنار و میزگرد راه می‌اندازیم. باید یادآور شوم که در خصوص زبان‌نگاره‌های به اصطلاح شرقی (Oriental)—ژاپنی، چینی، تایلندی، ویتنامی، و مانند اینها—حرفی برای گفتن ندارم، زیرا با این زبان‌ها آشنا نیستم.

شاید بتوان به‌درستی ادعا کرد که اساسی‌ترین مشکل ساختاری، و از این رو مهم‌ترین سبب آشفتگی‌ی تاریخی، در شیوه‌ی نگارش زبان فارسی نبود کلید تلفظ در خودِ زبان‌نگاره است. پیامد اجتناب‌ناپذیر چنین کمبودی ایجاد آشفتگی در خوانش آسان و درست واژه‌ها و پیوند زنجیره‌ای مابین آنها در ساخت جمله‌هاست، که صرفاً از طریق کاربرد نشانه‌های اضافه جبران‌پذیر است. به عبارت دیگر، نمادهای قراردادی تلفظِ واژه‌ها و پیوند آنها با واژه‌های دیگر، در بسیاری موارد، در خود زبان‌نگاره یافت نمی‌شوند. برای نمونه، جو (joe)، جو (joo)، و جو (jav) را صرفاً

از طریق کاربرد نشانه‌های اضافه می‌توان درست تلفظ کرد. همین‌گونه، دَر و دُر، اَبَر و اَبِر، مِلک و مُلک و مَلِک، و . . . از همه آزردهنده‌تر نیاز اجباری به کاربرد مکرر کسره‌ی اضافه در خوانش درست جمله‌هاست. در نبود این نشانه، گاهی باید جمله‌ها را چند بار خواند تا معنی پیدا کنند.

باید یادآور شد که کاربرد نشانه‌های اضافه منحصر به زبان‌نگاره‌ی فارسی-عربی نیست. در زبان‌نگاره‌های اروپای غربی، اسلاوی (Slavic) در اروپای شرقی و روسیه، و زبان‌نگاره‌های اروپای شمالی (Nordic) نیز نشانه‌های اضافه به کار برده می‌شوند، اما نه هرگز آن‌گونه مکرر و مزاحم که در زبان‌نگاره‌ی فارسی-عربی. یگانه استشنا در این زمینه زبان انگلیسی‌ست. جز در مواردی که واژه‌ها از زبان‌های اروپایی دیگر وام گرفته شده‌اند—entrée، résumé، café و مانند اینها—می‌توان حکم داد که کاربرد نشانه‌ی اضافه صرفاً به یک منظور در زبان‌نگاره‌ی انگلیسی به چشم می‌خورد: هنگامی که دو مصوت (حرف با صدا یا vowel) باید جدا از هم تلفظ شوند، نه به یک صدا. در این‌گونه موارد، نشانه‌ی اضافه‌ی دو نقطه‌ی متوالی (oo) روی مصوت دوم گذاشته می‌شود (coöperation، preëxistent، reëxamination) و مانند اینها). در خصوص مصوت‌های ee و oo، به جای دو نقطه‌ی متوالی روی e و o دوم، از طریق کاربرد خط تیره‌ی کوتاه (hyphen) می‌توان بدین مقصود رسید: co-operation، pre-existent، re-examination. در قیاس با زبان‌نگاره‌ی فارسی-عربی که نشانه‌های اضافه عناصر سازنده و جدایی‌ناپذیر در شیوه‌ی نگارش و خوانش آنها به شمار می‌آیند، ممکن است چندین جلد کتاب پانصد صفحه‌ای به زبان انگلیسی خواند و به ندرت به نشانه‌ی یادشده برخورد.

امتیاز بزرگ زبان‌نگاره‌های ریشه‌گرفته از لاتین در قیاس با فارسی-عربی بی‌نیازی از کاربرد کسره‌ی اضافه است. در نبود این نشانه‌ی مزاحم در زبان‌نگاره‌ی فارسی-عربی، پیوند صوتی مابین عناصر ساختاری بسیار از جمله‌ها از هم گسیخته است و در نتیجه، خوانش و فهم درست آنها دشوار خواهد بود. در زبان‌های اروپایی کلید این پیوند در خود زبان‌نگاره است و نیازی به کاربرد نشانه‌ی اضافه نیست. برای نمونه، جمله‌ی ”پیچیدگی شیوه‌ی نگارش فارسی گرفتاری بزرگی است“ را به انگلیسی این‌گونه می‌توان نوشت: The complexity in Farsi handwriting is a major problem. می‌بینیم که برخلاف جمله‌ی فارسی که وجود نشانه‌های اضافه‌ی کسره و یای شکسته به خوانش آن کمک می‌کنند، در برگردان انگلیسی کلید خوانش درست پیوند واژه‌ها در خود زبان‌نگاره است.

مشکلات اساسی در زبان‌نگاره‌ی فارسی را خلاصه می‌کنم: ۱) نبود زبان‌نگاره‌ی رسمی و پذیرفته‌شده و فراگیر؛ ۲) آشفتگی‌ی چیره در کاربرد زبان‌نگاره در همه‌ی اشکال مکتوب، برحسب سلیقه‌ی شخصی‌ی نویسنده در لحظه‌های خاص نوشتن؛ ۳) نبود کلید تلفظ در بسیاری از واژه‌ها و در پیوندهای واژگانی؛ و ۴) نیاز مُبرم و مکرر به کاربرد نشانه‌های اضافه، به‌ویژه کسره‌ی اضافه.

چاره‌جویی

نه فقط هرگز مدعی یافتن چاره‌ی معجزه‌آسایی برای رفع دشواری‌های گریبانگیر زبان‌نگاره‌ی فارسی نیستیم، در مقاله‌ها و رساله‌ها و گفت‌ووشنودهای بسیاری در این زمینه که طی پنجاه سال گذشته خوانده و شنیده‌ام نیز هیچ‌کس راه‌حل قاطع و همه‌پسندی ارائه نداده است، گرچه برخی از به اصطلاح صاحب‌نظران با یقین و قاطعیت از نظریه‌های خود دفاع کرده‌اند. در ادامه‌ی سخن، به چند نکته‌ی ساده اشاره خواهم کرد که در نوشته‌های خود آزموده‌ام و از جنبه‌ی کمک به آسان‌خوانی‌ی جمله‌ها و پرهیز از کاربرد برخی نشانه‌های اضافه آنها را سودمند یافته‌ام، بدون پافشاری بر اعتبار یا همه‌پسندی‌ی آنها. دیگران نیز این نکته‌ها را در نوشته‌های خود به کار برده‌اند، نه اینکه من مدعی نوآوری و پراکنش آنها باشم.

طیف نظریه‌پردازی‌ها در زمینه‌ی بهسازی زبان‌نگاره‌ی فارسی، از تغییر شکل آن در قالب الفبای لاتین در یک انتها تا کاربرد هرچه بیشتر نشانه‌های عربی-فارسی‌ی موجود و نوآور در انتهای دیگر، گسترده است. بهانه‌ی اساسی‌ی پافشاری هواداران تغییر زبان‌نگاره از فارسی به لاتین این است که آموختن زبان فارسی به علاقه‌مندان را که زبان مادری آنها از ریشه‌ی لاتین است آسان می‌کند و همچنین، برای جوانان نسل دوم و سوم مهاجران ایرانی نیز کارسازتر خواهد بود. تصور کنید که به خاطر شمار بسیار اندکی دانشجویان غربی و شمار اندک‌تری جوانان نسل دوم و سوم مهاجران ایرانی که به اصرار والدین هفته‌ای یک‌بار در کلاس‌های زبان فارسی شرکت می‌کنند—غالباً برای اینکه با زبانی الکن چند کلمه با پدربزرگ و مادربزرگ میهمان یا مقیم خوش‌وبش کنند، غافل از این واقعیت که پس از تشرّف والدین به دیار واپسین همان چند کلمه‌ی فارسی را نیز فراموش خواهند کرد. چند جوان ایرانی‌ی نسل دومی و سومی را می‌شناسید که فارسی‌خوان و فارسی‌نویس از آب درآمده باشند؟—زبان‌نگاره‌ی هزار و اندی ساله و همه‌ی میراث مکتوبی را که در قالب آن به جای مانده دور بیاندازیم و مثلاً بنویسیم:

Saalhaa del talabeh jaameh jam az maa meekard

Aancheh khod daasht ze beegaaneh tamannaa meekard

تصور صحنه‌ی کلاس درس دیکته و انشای فارسی به زبان‌نگاره‌ی لاتین در دبستان‌ها و دبیرستان‌های ایران در واقع صحنه‌ی نمایش نمونه‌های تئاتر پوچ ژان ژنه و ساموئل بکت و هارولد پینتر و ... خواهد بود.

این نظریه‌پردازان ظاهراً فراموش کرده‌اند دانشجویی که در طلب کسب درجات آکادمیک در زبان فارسی ست باید اهل تلاش و پشتکار باشد، وگرنه بیهوده دعوی تحصیلات عالی را در سر می‌پروراند. مگر آموختن زبان‌های ریشه‌گرفته از لاتین در حد درجات آکادمیک بسان راحت‌الحلقوم است که نجویده می‌توان بلعید؟ شاید هواداران تغییر زبان‌نگاره به لاتین بر این تصور واهی‌اند که همه‌ی ایرانیان مدعی‌ی آشنایی با این زبان‌ها در واقع به نحوی روان و سلیس در قالب آنها می‌نویسند و می‌خوانند یا توانمندی فهم آنچه در آنها گفته و نوشته شده را دارند. من شخصاً شمار بسیاری را از نزدیک می‌شناسم که بیش از چهل سال در تراز دکتر و مهندس و دانش‌آموخته‌های دیگر در امریکا سرگرم کار و چه بسا تدریس بوده‌اند و نه تنها یک پاراگراف درست—در واقع، یک جمله‌ی درست—به زبان انگلیسی نمی‌توانند بنویسند که از فهم یک پاراگراف ادبی و فلسفی و منطقی و تحلیلی به این زبان به کلی عاجزند. به عبارت دیگر، آسان‌خوانی‌ی یک زبان‌نگاره هرگز درست‌فهمی‌ی آنچه را که در آن آمده تضمین نمی‌کند.

در انتهای دیگر طیف نظریه‌پردازی‌ها در زمینه‌ی زبان‌نگاره‌ی فارسی، نظریه‌ی نگاهداشت زبان‌نگاره‌ی سنتی‌ست که به قصد آسان‌خوانی با نشانه‌های اضافی موجود و نوساخته‌ترین شده باشد. از جمله هواداران راسخ این نظریه داریوش آشوری‌ست که درباره‌ی زبان و زبان‌نگاره‌ی فارسی به تفصیل نوشته و خدمات شایسته‌ای در این زمینه کرده است، به‌گونه‌ای که مشکل می‌توان بدون بازگرد به اندیشه‌های او در زمینه‌ی این مقوله‌ها به گفت‌وگو پرداخت. فرهنگ علوم/انسانی او، با همه‌ی کمبودها، خدمت‌پُرازشی بوده است. من شخصاً سال‌هاست مدام به آن بازگرد داشته‌ام. آشوری در *بازاندیشی زبان فارسی* یک بخش را به “چند پیشنهاد درباره‌ی روش نگارش و خط فارسی” اختصاص داده است. او در این بخش گرفتاری‌های گریبانگیر زبان و زبان‌نگاره‌ی فارسی را به‌درستی برمی‌شمرد و آنها را در متن تاریخ بررسی می‌کند. اشکال کلی‌ی بخش یادشده زبان دشوار و تخصصی

آن است که حتا بردباری خواننده‌ی اهل زبان را به چالش می‌طلبد، چه رسد به خواننده‌ی نااهل (!) که به احتمال زیاد پس از خواندن یکی دو صفحه از ادامه‌ی کار دست می‌کشد: اشاره به مصوت‌های کوتاه و بلند، و آغازین و پایانی، صامت‌ها، یای نکره و وحده، نشانه‌های آشنا و ناآشنایی چون “v” و “-” زیر و “-” زبر، “~” و کاربرد بجا و نابجای کسره‌ی اضافه در حد افراط.

دلیل تراشی‌های نامعقولی که در مورد هواداران تغییرخط در قالب لاتین به آنها اشاره رفت—بهانه‌ی آسان‌سازی آموزش فارسی به خارجی‌ها—در پیشنهادهای آشوری در قالب توجیه دیگری چهره‌ی نسنجیده خود را نمایان می‌کند: بسیاری از نشانه‌های اضافه‌ی پیشنهادی آشوری صرفاً برای کمک به تلفظ درست واژه‌های ریشه‌گرفته از لاتین است. بدین قرار، هواداری از تغییر زبان‌نگار به بهانه‌ی آسان‌سازی آموزش فارسی به غربی‌ها در یک انتهای طیف نظریه‌پردازی‌ها، در قالب بهانه‌ی آسان‌سازی تلفظ واژه‌های ریشه‌گرفته از لاتین در انتهای متضاد آن طیف تغییر شکل می‌دهد. به عبارت دیگر، دو نظریه‌ی به‌کلی واگرا (divergent)، از یک نظر همگرایی (convergence) پیدا می‌کنند. آشوری پیشنهاد می‌کند که نام‌های زیر را باید این‌گونه نوشت: بارتولومئو، فوتوکوپی، کومودور، موزه، بولوار، رومولوس، پورهوس، کنتوروس، شوپنهور، و بسیاری دیگر؛ غافل از اینکه وظیفه‌ی هر نویسنده‌ی مسئول و متعهد این است که پس از ذکر این نام‌ها به هرگونه زبان‌نگاره‌ی فارسی، معادل لاتین آنها را درون پرانتزها بیاورد. در این صورت، شکل آنها به فارسی در واقع بی‌تفاوت خواهد بود. از اینها گذشته، چند بار تاکنون خواننده‌ی این نوشته کومودور و رومولوس و پورهوس و کنتوروس و... را در طول عمر خود جایی خوانده یا نوشته است که به بهانه‌ی تلفظ درست آنها باید به کاربرد مکرر نشانه‌های اضافه‌ی ناآشنا و نامتعارف متوسل بشود؟

پیشنهادهای آشوری منحصر به نام‌ها و اصطلاحات لاتین نیست، به نظر ایشان باید نوشت: فردوسی، روغن، موج، نوبت، آوج، اوضاع،... چه لزومی به کاربرد نشانه‌های اضافه‌ی من‌درآوردی برای تلفظ این واژه‌های بسیار رایج می‌توان تصور کرد؟ مگر فردوسی و روغن و موج و نوبت و... را به نحو معنی‌دار دیگری نیز می‌توان تلفظ کرد؟ به نظر من، پیشنهادهای آشوری در این زمینه به‌منزله‌ی نوعی “نوعی‌نما کردن” زبان‌نگاره‌ی فارسی است؛ البته اگر این‌گونه ترکیب‌بندی واژه‌ها را بتوان اصولاً روا دانست: Neo-Arabization. این پیشنهادها در حکم ضدنظریه‌هایی اند بر

تلاش روشنفکران ایرانی در پالایش زبان و زبان‌نگاره‌ی فارسی و رهایی از چیرگی زبان عربی. علی‌رغم مخالفت شدید من با تغییر خط، اگر پای‌گزینش پیش بیاید، زبان‌نگاره‌ی برگرفته از لاتین را که در اکثر موارد بی‌نیاز از کاربرد نشانه‌های اضافه است بی‌تأمل به زبان‌نگاره‌ی پُر تکلف و سرگیجه‌آور عربی ترجیح می‌دهم، به‌ویژه که مسئله‌ی تلفظ پورهوس و کنتوروس و رمولوس را نیز حل می‌کند و این‌گونه نگرانی‌ها نیز برطرف می‌شوند! به احتمال زیاد، نوعی‌نما کردن زبان‌نگاره‌ی فارسی را صرفاً استادان سنت‌گرایی می‌پسندند که از مکتبخانه تا دانشگاه زبان عربی آموخته‌اند و با نوعی دل‌بستگی عاطفی و حرفه‌ای به این زبان وابسته‌اند.

مشکل دیگر پیشنهادهای آشوری کاربرد افراطی کسره‌ی اضافه است که در برخی نمونه‌هایی که شاهد می‌آورد ناضرور به نظر می‌رسند: زیبای شهر، موی بلند، خانه‌ی هوشنگ، نسخه‌های خطی، متن‌های قدیمی، سده‌های میانه، سفرهای کوتاه. در این نمونه‌ها و نمونه‌های مشابه، وجود کسره‌ی اضافه به‌کلی ناضرور است، به این علت بسیار ساده که این ترکیب‌ها را جور دیگری نمی‌توان خواند. مگر علت وجودی کسره‌ی اضافه چیزی جز کمک به آسان‌خوانی‌ی پیوند زنجیره‌ای واژه‌هاست؟ یا اینکه غرض از کاربرد آنها آرایش و تزیین زبان‌نگاره است؟ پیشنهادهای آشوری در زمینه‌ی کاربرد خط تیره‌ی کوتاه (hyphen) نیز—که در واقع از نشانه‌های نقطه‌گذاری است، نه نشانه‌ی اضافه—در برخی موارد ناضرور به نظر می‌رسند. در نمونه‌های ”ذره-ذره، قطره-قطره، دیر-دیر، تند-تند“ و مانند اینها کاربرد هایفن نابجاست، بگذریم که این ترکیب‌ها را جور دیگری نمی‌توان خواند که به کاربرد هایفن برای درست‌خوانی‌ی آنها نیازی باشد. در نمونه‌هایی چون ”از-راه-رسیده“ یا ”از-آب-گذشته“ وجود هایفن بجاست، زیرا این واژه‌های ترکیبی در حکم صفت‌اند، اما نه در موارد ”آمد-و-شد“ و ”نشست-و-برخاست.“ به نظر می‌رسد آشوری با این نکته‌ی ظریف، اما مهم، در خصوص کاربرد هایفن بیگانه است. اگر بنویسیم ”گفت-و-شنودی“ (dialogical) کاربرد هایفن بجاست، زیرا این ترکیب نقش صفت را دارد (”هیافت گفت-و-شنودی در شناخت حقیقت“)، اما در مورد ”گفت‌وشنود“ (dialogue) نیازی به کاربرد هایفن نیست، زیرا این ترکیب در حکم اسم است (”گفت‌وشنود ما ساعت‌ها به درازا کشید“).

بدین قرار، می‌بینیم که طیف چاره‌جویی‌ها به قصد بهبود زبان‌نگاره‌ی فارسی مابین دو قطب افراطی—تغییر خط به لاتین، و نوعی‌نما کردن آن—گسترده است. در عین حال، هر کس به سبک و سلیقه‌ی خود—از جمله نویسنده‌ی این مقاله—در

گستره‌ی مابین این دو قطب و بی‌اعتنا به دو انتهای آن، زبان‌نگاره‌ی مورد پسند خود را به کار می‌برد. و پیکر نزار و رنجور زبان‌نگاره‌ی فارسی در توهم معجزه‌ی “دستی از غیب مگر آید و کاری بکند” همچنان انتظار می‌کشد.

فرض را بر این بگذاریم که پیشنهادهای منطقی، پذیرفتنی و کارآمدی برای بهبود قاطع زبان‌نگاره‌ی فارسی ارائه شوند. ببینیم چگونه می‌توان این پیشنهادهای را در متن کل زبان فارسی و در جمع فارسی‌زبانان برقرار کرد و گسترش داد. چنین امر خطیری نیازمند رهبر(ان) آگاه و متعهدی‌ست که ابتدا تأیید این پیشنهادهای را به فرهنگستانی متشکل از نخبگان زبان و ادب واگذار کند. پس از تأیید و تأمین هزینه، وزارت آموزش و پرورش باید همه‌ی کتاب‌های درسی، از کودکان تا دانشگاه، را تصحیح و تجدید چاپ کند. سپس، همه‌ی آموزگاران و استادان باید بازآموزش ببینند. همه‌ی قوانین و مکتوبات اداری و همه‌ی رسانه‌های خبری و تفریحی باید بر اساس زبان‌نگاره‌ی نو تغییر پیدا کنند. از همه دشوارتر، توده‌های فارسی‌زبان باید آن را بیاموزند و به کار گیرند. به فرض محال اگر همه‌ی این طرح‌ها، مرحله به مرحله، به نحو احسن انجام بگیرند، فعلیت بخشیدن آنها امری خواهد بود شاق و توانفرسا که شکیبایی و پایداری دو سه نسل را به چالش خواهد طلبید. سخن درست بگوییم: این بختِ خوش که بهبود قاطع زبان‌نگاره‌ی فارسی صورت بپذیرد به همان اندازه بی‌پایه و بی‌مایه است که تصور کسب تجربه‌ی رنسانس، روشنگری، مدرنیته، و، عاقبت، تجربه‌ی لیبرال‌دموکراسی در ایران‌زمین به یمن برنامه‌ریزی‌های ده ساله و بیست ساله!

بدون ادعای دستیابی به راه‌حل قاطعی در بهبود زبان‌نگاره‌ی فارسی یا هرگونه پافشاری در ترویج پیشنهادهای، به چند اصل ساده در شیوه‌ی نگارش که سال‌هاست در نوشته‌هایم رعایت کرده‌ام اشاره می‌کنم. (استثنائات مواردی بوده است که برخی نشریه‌ها، از جمله/ *ایران‌نامگ*، متن را بر اساس زبان‌نگاره‌ی تجویزی ویژه‌ی خود چاپ می‌کرده‌اند.) این اصل‌ها منحصر به نوشته‌های من نبوده‌اند، دیگران نیز به تکرار، و چه بسا پیش از من، از آنها پیروی کرده‌اند. انگیزه‌ی من در کاربرد این اصول همان بوده است که در ابتدای این نوشته به آنها اشاره رفت: پرهیز از کاربرد نشانه‌های اضافه در حد امکان، و گزینش سبکی هرچه نزدیک‌تر به شیوه‌ی تلفظ و آسان‌خوانی‌ی پیوند زنجیره‌ای جمله‌ها.

به جای کاربرد “یای شکسته‌ی همزه‌مانند” بالای “ه” —خانه، گفته، نوشته،... — که

در گفتار "ی" خوانده می‌شود، می‌توان نوشت: خانه‌ی، گفته‌ی، نوشته‌ی، ... بدین ترتیب، نه فقط از کاربرد نشانه‌ی اضافه‌ی یای شکسته پرهیز شده است، خوانش این واژه‌ها نیز همان‌گونه خواهد بود که تلفظ می‌شوند. من از هیچ منطق زبانی/ زبان‌نگاره‌ای در توجیه برتری یا امتیاز یای شکسته بر یای کامل آگاه نیستم. هر چه هست، وابستگی نوستالژیک به ادامه‌ی سنتی ست که در وهله‌ی اول موجب آشفتگی زبان‌نگاره‌ی فارسی بوده است. و گفته‌اند سنت چیزی جز توهم ثبات و تداوم نیست.

در زبان گفتاری و براساس نحوه‌ی تلفظ، "ست" پس از واژه‌هایی که به "ی" ختم می‌شوند همواره "ست" خوانده می‌شود: گفتاری‌ست، هستی‌ست، موسیقایی‌ست، ... ما هرگز این واژه‌های ترکیبی را "گفتاری است، هستی است، موسیقایی است" تلفظ نمی‌کنیم. در زبان‌نگاره‌ی زشت و پیچیده‌ی سنتی که هنوز هم نمونه‌هایی از آن گاهی به چشم می‌خورد، "ست" را به واژه‌های مربوطه می‌چسبانند: گفتاری‌ست، هستی‌ست، موسیقایی‌ست، ... لازم به تأکید نیست که این‌گونه شیوه‌ی نگارش ناپسند و مردود است. باز هم باید اشاره کرد که هیچ دلیل منطقی و موجهی بر ضد آوردن "ست" پس از این واژه‌ها نمی‌توان تصور کرد. نکته‌ی جالب و در عین حال امیدبخش اینکه برخی از استادان سنت‌گرا که سال‌ها با این‌گونه سرکشی‌های ماجراجویانه (!) در امر زبان‌نگاره‌ی فارسی مخالف بودند، عاقبت نه تنها آنها را پذیرفتند، بلکه در نوشته‌های خود از آن پیروی کردند. نمونه‌ی این تحول نویدبخش را در شماره‌های سال‌های پایانی فصلنامه‌ی *ایران‌شناسی* می‌توان شاهد بود.

مسئله‌ی کسره‌ی اضافه پیچیده‌تر و فراگیر تر از آن است که راه چاره‌ی کارا و بنیادینی برای آن بتوان یافت. در بسیاری موارد، چاره‌ای جز کاربرد آن وجود ندارد، وگرنه خوانش و فهم جمله‌ها مشکل خواهد بود. یگانه استثنا در واژه‌هایی ست که به "ی" ختم می‌شوند. برای نمونه، به جای "هستی، فلسفی، دینی، علمی، ...". می‌توان نوشت: "هستی‌ی، فلسفی‌ی، دینی‌ی، علمی‌ی". بدین ترتیب، نه فقط کاربرد کسره‌ی اضافه دیگر لزومی نخواهد داشت، به عبارتی پیوند زنجیره‌ای واژه‌ها همچنان برقرار باقی می‌ماند، شکاف مابین شیوه‌ی نگارش و نحوه‌ی تلفظ نیز از میان می‌رود. تأکید می‌کنم که کاربرد "ی" باید صرفاً محدود به مواردی باشد که به خوانش جمله‌ها کمک می‌کند، نه در مواردی که جمله‌ها را جور دیگری نمی‌توان خواند.

با پیروی از این سه اصل ساده، جمله‌ای مانند، "مهربانی بی‌ریا نشانه‌ی دوستی است"

را می‌توان این‌گونه از نو نوشت: "مهربانی بی‌ریا نشانه‌ی دوستی است." می‌بینیم که در صورت دوم نه تنها ضرورتی به کاربرد دو نشانه‌ی اضافه‌ی "یای شکسته و کسره‌ی اضافه" در کار نبوده است، خوانش جمله نیز به خاطر "ست" به جای "است" به زبان گفتاری نزدیک‌تر شده است.

نکته‌ی آخر اینکه جز پیروی بی‌دلیل از سنت فرسوده‌ی عربی-فارسی در شیوه‌ی نگارش، بهانه‌ی موجهی برای گزینش "حتّی" به جای "حتّا" و نمونه‌های اینچنانی دیگر، وجود ندارد (طهران، ایتالیا، اطریش به جای تهران، ایتالیا، اتریش، و بسیاری دیگر). اگر امیدی به بهبود نسبی زبان‌نگاره‌ی فارسی وجود داشته باشد، صرفاً از طریق سنت‌گزینی و توسل به نوگرایی خواهد بود.

پی‌گفتار

آیا ماهیت و ویژگی‌ی زبان‌نگاره‌ی فارسی در چپه‌ای است به روی شناخت خُلق و خوی ایرانی؟ گرچه در ابتدای این نوشته تأکید شد که زبان‌نگاره صرفاً مجموعه‌ای از نشانه‌ها و نمادهای قراردادی است، بدون هیچ‌گونه ارزش و اعتبار نهادی، به قصد انتقال اندیشه از نویسنده به خواننده، اما به هر حال برگزینش این نشانه‌های قراردادی فرآورده‌ی ذهنیت جمعی مردمی است که قالب صوری خاصی را به قصد بیان اندیشه برگزیده‌اند. و ذهنیت به نوبه‌ی خود حاصل برآیند تأثیرات متقابل بسیاری است که در نوشته‌ی دیگری به تفصیل بررسی کرده‌ام.^۱ همین قدر باید بگویم که ذهن آدمی در متن دو عامل سبب‌ساز کلی شکل می‌گیرد: عامل "توارث" که بیرون از مهار آدمی است—بگذریم که در آینده‌ای نه چندان دور، حداقل برخی از ساخت‌های توارثی نیز از طریق روش‌ها و دستکاری‌های مولکولی مهار خواهند شد—و عامل "فرهنگ" که خود ناشی از عوامل ثانوی بسیاری است مانند نژاد، محیط زیست، خانواده، آموزش و پرورش، زبان، دین، وضع مالی، تاریخ سیاسی و اجتماعی، و بسیاری دیگر. برای نمونه، زبان‌نگاره‌ی آلمانی یا انگلیسی نماینده‌ی ذهنیتی است متمایز از ذهنیتی که زبان‌نگاره‌ی فارسی یا عربی در متن آن شکل گرفته است. مسئله‌ی سروری یا فرودستی این یا آن ذهنیت در اینجا به هیچ‌وجه مطرح نیست. تأکید در این است که بی‌تردید صورت و ساخت زبان‌نگاره‌ها و به‌طور کلی ماهیت زبان در این دو گروه فرضی نماینده‌ی نظام ذهنی‌ای است که در متن

^۱ صاحب‌جمعی، "اختیار، جبر یا تقدیر."

دو گروه فرهنگی‌ی به‌کلی متفاوت سازمان یافته است. تصور نمی‌کنم پذیرش این واقعیت بحث‌انگیز باشد. بدین قرار، زبان‌نگاره را نیز از جمله شاخص‌های شناخت خُلق‌و‌خوی جمعی‌ی جوامع انسانی می‌توان به‌شمار آورد.

اگر سال‌های میانه‌ی قرن نوزدهم در ایران را آغاز عصر روزنامه‌نگاری، و به دنبال آن رواج تدریجی نشر مجله‌ها و کتاب‌ها و به‌طور کلی رسانه‌ها به‌شمار بیاوریم، از آن دوران تا زمان حاضر هرج‌ومرج کامل بر شیوه‌ی کاربرد زبان‌نگاره‌ی فارسی حاکم بوده است. در پیش اشاره شد که نه فقط در رسانه‌های متفاوت، بلکه در مقاله‌ها و فصل‌های هر رسانه، به نحوی ولنکار و برحسب میل و سلیقه‌ی نویسنده در هر لحظه‌ی نوشتن و بی‌اعتنا به هرگونه قانون و قرار شخصی یا قراردادی، شیوه‌های کاربرد زبان‌نگاره دگرگون بوده است. حتّاً گاهی در محدوده‌ی یک صفحه، نویسنده به زبان‌نگاره‌های متفاوتی نوشته است! گویی هیچ‌گونه سخت‌کوشی، همت یا احساس مسئولیتی در کار نبوده است که نویسنده یک بار نوشته‌ی خود را مرور کند و به اشتباه فاحش خود پی ببرد. شگفت آنکه این‌گونه بی‌نظمی‌ی ذهنی و اخلاقی منحصر به نویسندگان به اصطلاح بازاری نیست، از اهل زبان و ادب نیز به تکرار سر زده است. جای دیگر در این نوشته، و در نوشته‌های دیگر، به نمونه‌هایی از آنچه گفته شد اشاره کرده‌ام. تا آنجا که من باخبرم، و بر اساس آشنایی دیرینه با زبان انگلیسی، اینچنین آشفتگی در کاربرد زبان‌نگاره در قلمرو زبان انگلیسی و به احتمال قریب به یقین در قلمرو زبان‌های دیگر ریشه‌گرفته از لاتین هرگز وجود نداشته است؛ اینکه نویسندگان برحسب میل و سلیقه‌ی خود، و بدون اعتنا به هر گونه رسم و قانون، به زبان‌نگاره‌ی مورد پسند خود بنویسند.

پرسشی که در این مقطع از گفتمان‌ها ناگزیر باید مطرح شود این است: آیا ویژگی‌های تکروی و خودمداری (self-centeredness) در خُلق‌و‌خوی جامعه‌ی ایرانی سبب بنیادین آشفتگی‌ها در زبان‌نگاره‌ی فارسی‌ست، یا نبود تاریخی‌ی سنتِ مقرر و همه‌پسندی در شیوه‌ی کاربرد زبان‌نگاره‌ی فارسی موجب بی‌اعتنایی و ولنکاری آنان در این زمینه بوده است؟ می‌بینیم که در این حلقه‌ی معیوب، شناخت رابطه‌ی علت و معلولی بسیار مشکل است، زیرا در محدوده‌ی رابطه‌ی حلقوی (circular)، برخلاف رابطه‌ی خطی (linear)، هر نقطه‌ای در حلقه می‌تواند به‌منزله‌ی آغاز یا

پایان به شمار بیاید.^{۱۰} به عبارت دیگر، خُلق و خوی ایرانی و آشفستگی زبان‌نگاره هر دو می‌توانند در این رابطه‌ی معیوب هم علت و هم معلول به حساب بیایند. اما اگر لحظه‌ای نیک بنگریم، عقل و استدلال حکم می‌کنند در نظر بگیریم که ویژگی‌های تک‌روی و خودمداری در جامعه‌ی ما منحصر به مسئله‌ی زبان‌نگاره نیست؛ بسیاری از ویژگی‌های فرهنگی و سنتی و اجتماعی ما ناشی از این گونه خُلق و خوست. اهل اندیشه از آنچه گفته شد به خوبی آگاه‌اند؛ شرح مبسوط آن بیرون از حوصله‌ی این نوشته است. همین‌قدر باید اشاره کرد که از جنبه‌ی پیروی از منطق و رعایت انضباط در اندیشه و عمل، قرن‌هاست که ما را موجوداتی «اجتماعی»، در ناب‌ترین و فراگیرترین معنی‌ی این مفهوم، نمی‌توان به شمار آورد. آشکار است که روی سخن در این زمینه با ذات‌های ناب و استثنایی که ما همه از بخت خوشِ روبه‌رویی با آنها گه‌گاه برخوردار بوده‌ایم نیست. روی سخن در این گزاره با ویژگی‌های رفتاری جمعی شهروندان یک جامعه است. تاریخ فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ما در درازنای قرون شاهد زنده‌ی آنچه گفته شد است. باید با تأکید یادآور شوم که ویژگی‌های رفتاری تک‌روی و خودمداری را هرگز نباید به اشتباه با مفهوم بسیار مهم «فردیت» که از اصول بنیادین در تحقق‌پذیری جنبش مدرنیته و در ساخت تمدن انسانی ست یکسان انگاشت. اگر بپذیریم که تمایل ذهنی جمعی ما به تک‌روی و خودمداری، همراه با بی‌اعتنایی یا ناتوانی در بهره‌گیری از منطق و انضباط در اندیشه و عمل، نه فقط در زمینه‌ی زبان‌نگاره‌ی فارسی، بلکه در همه‌ی جنبه‌های حیات تاریخی ما سخت اثرگذار بوده است، در این صورت رابطه‌ی حلقوی ما بین خُلق و خوی ایرانی و زبان‌نگاره‌ی فارسی به رابطه‌ی خطی جهت‌دار، به عبارتی علیّی (causal)، تبدیل می‌شود؛ بدین معنی که سبب اصلی آشفستگی در زبان‌نگاره‌ی فارسی خُلق و خوی ایرانی بوده است. از سوی دیگر، آشفستگی حاکم بر زبان‌نگاره‌ی فارسی نیز به نوبه‌ی خود تشدید تظاهرات اخلاقی را در ما موجب شده است: حالا که همه‌چیز آشفته و نابسامان است، من هم هر جور میلم بکشد عمل خواهم کرد! به عبارت دیگر، نتایج حاصل از بی‌نظمی و هرج‌ومرج به نوبه‌ی خود موجب تشدید بی‌نظمی و هرج‌ومرج است. بدین قرار، حتّاً اگر تصور کنیم که آغازگر آشفستگی در زبان‌نگاره‌ی فارسی خُلق و خوی ایرانی بوده است، یعنی اینکه رابطه‌ی خطی علیّی بر این فرایند حکم می‌راند است، با گذشت زمان تأثیرات متقابل این

^{۱۰} حمید صاحب‌جمعی، «انسان و زمان: خاستگاه و هویت زمان از دیدگاه‌های دینی، فلسفی، و علمی»، بررسی کتاب (ضمیمه)، سال ۲۲، شماره ۷۰ (تابستان ۱۳۹۱).

دو عامل در محدوده‌ی یک رابطه‌ی حلقوی/غیرعلّی (non-causal) دگرساز شده است به طوری که در این فرایند دیگر نمی‌توان علت و معلول را از هم باز شناخت. و چنین است ویژگی‌ی حلقه‌ی معیوب: زنجیره‌ی تأثیرات متقابل دو یا چند عامل که موجب تشدید این تأثیرات در یکدیگرند و به نحوی بی‌امان به وخامتِ نتایج حاصل از آنها می‌انجامد. تا زمانی که در نتیجه‌ی دخالت یک عامل بیرونی/خارجی این حلقه گسسته نشود، همچنان با شتاب ادامه خواهد داشت.

حاصل لحظه‌ای درنگ و دراندیشی در آنچه گفته شد این رازگشایی‌ست که حیات تاریخی‌ی ما در درازنای قرون گویی در واقع عبارت از مجموعه‌ای از حلقه‌های معیوب بوده است که در متن چرخش بی‌امان آنها شناخت رابطه‌ی علت و معلولی دیگر امکان‌پذیر نیست. بیهوده نیست که تلاش‌های روشنفکرانه‌ی جامعه‌شناسان و تاریخ‌دانان و فیلسوفان ما در توجیه و تفسیر علل زیر بنای نابسامانی‌های فرهنگی و اجتماعی و تاریخی‌ی ما، چه آگاه یا ناآگاه از سرگشتگی در چرخش بی‌امان حلقه‌های معیوب، همه بی‌حاصل بوده‌اند. در هر مقطع از حیات تاریخی‌ی ما، مشکل می‌توان بیرون از محدوده‌ی تأثیرات متقابل عواملی که بر محور حلقه‌های معیوب عمل می‌کنند به بررسی پرداخت: ناخشنودی از یک نظام سیاسی و حکومتی موجب سرنگونی‌ی آن و برقراری نسنجیده و ناآزموده‌ی نظام سیاسی و حکومتی‌ی دیگری‌ست که حاصل آن تشدید ناخوشنودی‌هاست؛ بی‌دقتی و ابهام در کاربرد زبان/ زبان‌نگاره موجب سوء تفاهم و خاموشی‌ی ”چراغ‌های رابطه“ است که به نوبه‌ی خود در قالب زبان بیان می‌شود و موجب تشدید بدفهمی‌ها و آشفتگی در رابطه‌هاست؛ حرف مفت‌گویی در قالب تعارف و مبالغه واکنش‌های مشابهی به وجود می‌آورد که موجب تشدید حرف مفت‌گویی‌های دو سویه است،^{۱۱} و نمونه‌های بسیار دیگر.

و ما همچنان در انتظار عنصر بیرونی‌ی رهابخشی که طلسم چرخش بی‌امان ما در حلقه‌های معیوب حیات تاریخی‌مان را بشکند، حیرت‌زده چشم به راه به جا مانده‌ایم.

^{۱۱} حمید صاحب‌جمعی، ”در باب حرف مفت“، بررسی‌کتاب (ضمیمه)، سال ۱۶، شماره ۴۸ (پاییز ۱۳۸۵)؛ حمید صاحب‌جمعی، ”نگاهی دوباره به حرف مفت“، بررسی‌کتاب (ضمیمه)، سال ۱۸، شماره ۵۵ (پاییز ۱۳۸۷).